

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز

دوره بیست و دوم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)

(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

طرز سخن خاقانی و حافظ

دکتر زهرا ریاحی زمین*

دانشگاه شیراز

چکیده

حافظ و خاقانی، دو شاعر بلند آوازه‌ی ادب فارسی، دارای دو سبک متفاوت شعری هستند. خاقانی، آفریدگار قصیده و حافظ، خداوندگار غزل است. با آن‌که خاقانی را غزلیاتی بسیار روان و دلکش است؛ اما شهرت او، دست‌کم تا به امروز، بیشتر بر قصاید غرا و بلندش، استوار است. حافظ پس از سعدی و خواجه‌ی کرمانی، بیشترین تأثیر را، در وجوه مختلف از وزن، قافیه، ردیف، کلمات و ترکیب‌ها، صنایع، آرایه‌های ادبی و مضامین شعری، از خاقانی پذیرفته است. این میزان تأثیرپذیری، از سویی مرتبه‌ی والای خاقانی را در شاعری، در گستره‌ی قصیده سرایی و غزل‌سرایی، و از سوی دیگر اعجاز هنری حافظ را، در سازگاری دو قالب ناهمگون قصیده و غزل می‌نمایاند. در گفتار حاضر، سعی بر آن است که گوشه‌هایی از این همسانی‌ها نموده شود. ذکر این نکته ضروری است که همه‌ی این همسانی‌ها در پهنه‌ی اخذ و اقتباس نیست، بلکه دیدگاه‌های فردی و توارد و تداعی معانی نیز در آنها سهم دارد.

واژه‌های کلیدی: ۱. خاقانی ۲. حافظ ۳. قصیده ۴. غزل ۵. آرایه‌های ادبی

۱. مقدمه

می‌گویند شعر از مقوله‌ی تقلید و محاکات است؛ تقلید از امور، تقلید از اشخاص، تقلید از طبیعت و ... ارسطو معتقد است به دلیل طبیعی بودن گزینه‌ی تقلید و محاکات در نهاد آدمی، اندک اندک کسانی که در این زمینه استعداد داشتند، شروع به بدیهه‌گویی کردند و بدین ترتیب شعر به وجود آمد (زرین‌کوب، ۱۱۸: ۱۳۸).

برخی از هنرمندان و از جمله شاعران، افزون بر تقلیدی که ارسطو بدان اشاره می‌کند، با استفاده از گزینه و سرشت طبیعی خود، به اخذ و اقتباس از آثار دیگر هنرمندان می‌پردازند. در عالم شعر و شاعری، خواجه‌ی شیراز از این گروه است که با تکیه بر ذوق و قریحه‌ی شاعری خود و با بهره‌گیری از الفاظ و معانی شعر شاعران گذشته، به خلق غزلیات بی‌بدیل مبادرت نموده است.

حافظ شاعری است با ذوق سرشار و قریحه‌ی خلاق که تجربه‌ی همه یا بیشتر شاعران پیش از خود را مرور کرده و با باریک بینی و دقت، از نظر گذرانده است. او در جاده‌ی پر پیچ و خم و گاه سنگلاخی شعر شاعران گذشته، به آرامی گام زده و زیر و بم شعرها را واکاوی کرده است. حضور این سیر آرام و دقیق در جای جای دیوان او، به چشم می‌خورد. با این‌که همه‌ی ادیبان و صاحب‌نظران بر این امر هم‌زمانند که شاه‌غزل‌های حافظ، حاصل مطالعه‌ی عمیق او در دفتر و دیوان‌های شاعران پیشین است؛ اما همگی نیز بر این باورند که این هنر و ذوق خود شاعر است که سرانجام، پا در میدان نهاده و سرایش فرجامین شعر را، سبب شده است.

حافظ در هنر شاعری، بیش از همه از سعدی و خواجه‌ی کرمانی و پس از آنها، از خاقانی متأثر است. این

وام‌گیری‌ها، در زمینه‌های مختلف لفظ و معنی صورت گرفته است. در زمینه‌ی لفظ، مواردی چون وزن، قافیه، ردیف، واژگان و ترکیبات، آرایه‌های کلامی اعم از آرایه‌های لفظی و معنوی را می‌توان نام برد. در زمینه‌ی معنی، همسانی مضامین، مهم‌ترین پهنه‌ی همسانی است.

با این باور، برای تعیین میزان همسانی‌ها، برخی از فرهیختگان ادب ایران، به مطالعه و بررسی دیوان دو شاعر پرداخته‌اند؛ از جمله دکتر ضیاءالدین سجادی، مصحح دیوان خاقانی، مقاله‌ای را با عنوان *ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ* به کنگره‌ی جهانی سعدی و حافظ در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ رایه کرد و در مجموعه مقالات کنگره نیز به چاپ رسید؛ دکتر محمد جواد شریعت نیز مقاله‌ی *ترکیبات اشعار خاقانی و حافظ و وجه اشتراک آنها* را به هشتمین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی عرضه کرد که این مقاله نیز در سلسله مقالات کنگره چاپ شد؛ مرحوم علی دشتی در کتاب *خاقانی شاعری دیرآشنا* بحثی را به «خاقانی و حافظ» اختصاص داده که تا حدودی همسانی لفظی این دو را، مورد بررسی قرار می‌دهد، از مرحوم مسعود فرزاد، مقاله‌ای با عنوان *حافظ و خاقانی در کتاب مقالات تحقیقی درباره‌ی حافظ* داریم و سرانجام *تأثرات حافظ شیرازی از خاقانی شروانی* عنوان مقاله‌ی دکتر معصومه معدن کن است که در شماره‌ی دوازدهم سال دوم (۱۳۷۲) مجله‌ی آشنا چاپ گردیده است. جز این چند مقاله و چند مقاله‌ی معدود دیگر که برخی تنها به خاقانی و حافظ اختصاص نیافته و دیگر شعرا را نیز مد نظر قرار داده، پژوهش مهم و جدی دیگری در مورد مقایسه‌ی دو شاعر صورت نگرفته است. یادآوری این نکته ضروری است که در کتاب *ارزشمند حافظ‌نامه* اثر خامه‌ی توانای استاد بهاءالدین خرمشاهی نیز که در شرح و تبیین غزلیات خواجه و تحلیل مفاهیم کلیدی و مهم شعر اوست، بخش‌هایی به مقایسه‌ی دو شاعر مورد بحث، خاقانی و حافظ، اختصاص یافته است.

در این گفتار، سعی شده است با تعمق و تأمل بیشتر، وجوه همسانی بیشتری در زمینه‌ی زبان و لفظ بین خاقانی و حافظ یافته شود. برای نشان دادن وسعت تأثرات حافظ از خاقانی ذکر شواهد فراوان ضروری است و این مطلبی است که در مقاله‌ی حاضر در نظر گرفته شده است. البته نگارنده مدعی نیست که همه‌ی شواهد موجود را، همه‌سویه، در این زمینه ذکر کرده است. بدیهی است که ذکر همه‌ی آنها در حد یک رساله و کتاب است؛ همچنین جمع کردن همسانی‌های لفظی و مضمونی کلام دو شاعر، از حوصله‌ی یک مقاله خارج است؛ بنابراین، بررسی همسانی مضمونی و محتوایی حافظ و خاقانی که حجم وسیعی را نیز در بر می‌گیرد، به مقاله‌ای دیگر موکول شده است.

۲. همسانی شعرهای خاقانی و حافظ

همان‌گونه که ذکر شد حافظ با مطالعه‌ی عمیق و گسترده در آثار شاعران پیش از خود، نکات دقیق و ظریفی را از آنان وام گرفته و با آراستگی و پیراستگی‌هایی هنرمندانه و خاص، آنها را به گونه‌ای متفاوت و زیبا عرضه نموده است. دکتر زرین کوب (۱۳۷۰: ۲۸۱) در این مورد چنین عقیده دارند:

«تأثیر گویندگان دیگر در این غزل‌های او محقق است؛ اما آنچه مزیت اوست؛ نه این تقلیدها و تضمین‌هاست؛ بلکه ابداعات و ابتکارات اوست. در واقع حتی آنجا نیز که شاعر فکری یا بیانی را از یک شاعر دیگر گرفته است، به نیروی قریحه و ذوق آفریننده‌ی خویش، آن را چندان آراسته است که گویی آورده و آفریده‌ی خود اوست. بدین گونه، حتی معانی مسبوق را چنان با قوت و حدت بیان می‌کند که پنداری می‌خواهد زمین و آسمان را بر هم دوزد تا اندیشه و احساس خویش را تلقین و تعلیم کند و این مایه شور و حرارت را در کمتر سخنی می‌توان یافت»

همین شیوه‌ی بدیع کاربرد و استفاده‌ی مناسب و هنرمندانه از ترکیبات و تعبیرات شاعران دیگر سبب شده است که به قول مرحوم علی دشتی، انسجام و پختگی و خوش‌آهنگی خاصی در ترکیبات حافظ ایجاد شود به گونه‌ای که در هیچ‌یک از استادان پیشین وجود نداشته است (دشتی، ۱۳۶: ۱۳۶).

از میان همه‌ی استادان مسلم شعر فارسی که پیش از حافظ، در آسمان ادب ایران درخشیده‌اند، حافظ به گونه‌ای، از کسانی چون خیام، امیر معزی، سلمان ساوجی، کمال خجندی، ظهیر فاریابی، همام تبریزی، اوحدی مراغه‌ای، عراقی، کمال‌الدین اسماعیل، جمال‌الدین عبدالرزاق، نظامی، عطار، مولوی، خواجه‌ی کرمانی و ... متأثر شده است؛ اما بیش از

همه، به خداوند غزل، سعدی، و پس از او، به چکامه پرداز بزرگ شروان، خاقانی، نظر داشته است. مرحوم علی دشتی، در این مورد می‌نویسد: «قراین و امارات زیادی هست که پس از سعدی، خاقانی بیش از هر شاعر دیگر مورد توجه حافظ بوده و خویشاوندی غیر قابل تردیدی میان شیوهی سخن آنان است» (همان، ۱۱۳). توجه حافظ به سعدی، به دلیل نزدیکی زمانی، مکانی، فرهنگی و روحی به طور کامل قابل درک و توجیه است. آنچه مایه‌ی شگفتی است، توجه فراوان او به خاقانی است که از پس دو قرن، آن هم از دورترین نقطه‌ی شمال ایران، بر حافظ دیدار می‌نماید و او را این همه متأثر می‌سازد. شاید لقب «تاجدار ممالک سخن» که امام مجدالدین خلیل، از علمای زمان خاقانی، بدو داده، برای خاقانی، پر بی‌راه نباشد (صفا، ج ۲، ۷۷۶: ۱۳۶۹). حاصل آن که، نزدیکی و «خویشاوندی» سبک خاقانی و طرز سخن حافظ که تأمل برانگیز است، نشان اعجاز حافظ است؛ زیرا «همان‌گونه که اعجاز گفتار سعدی در شیوهی سهل و ممتنع اوست، ... اعجاز حافظ نیز در ترکیب دو شیوهی متخالف خاقانی و سعدی است. حافظ ظرافت فکری و لفظی خاقانی را با سلاست و روانی سعدی به هم آمیخته و شیوه‌ای آفریده که در ادبیات توانگر ما، بی‌مانند شده و بی‌مانند مانده است» (دشتی، ۱۱۵: ۱۳۶۴).

برای آن که با همسانی‌های کلام حافظ و خاقانی، بیشتر آشنا شویم به گشت و گذاری کوتاه در دیوان دو شاعر می‌پردازیم:

با جستجو در اشعار حافظ و خاقانی به مواردی برمی‌خوریم که از دیدگاه‌های گوناگون، همسانی و شباهت دارند. برخی از این همسانی‌ها، تنها، به قالب اشعار و غزلیات مربوط می‌شود؛ بدین معنی که کل غزل‌ها یا تک بیت‌ها، از نظر وزن، قافیه و ردیف همسانند. برخی نیز از حیث لفظ اعم از واژگان، ترکیبات خاص، تشبیهات و استعارات و کنایات و دیگر صنایع لفظی و معنوی همانند هستند.

اینک به ترتیب به این چند دسته از همسانی‌ها و ویژگی‌های آنها می‌پردازیم:

۲.۱. همسانی‌های قالب

پاره‌ای از غزل‌های حافظ و خاقانی یا برخی از بیت‌های غزل‌ها از نظر وزن، قافیه و ردیف با هم یکسانند. گاهی شباهت در هر سه مورد است. گاهی وزن و قافیه همسانند و گاهی نیز وزن و ردیف یکسان و قافیه متفاوت است و ... این همه، گواهی صادق بر تأثیر عمیق حافظ از خاقانی و توجه دقیق و موشکافانه و روح حساس و تأثیرپذیر اوست. به پاره‌ای از این شباهت‌ها بنگریم:

۲.۱.۱. غزل‌هایی که از نظر وزن، قافیه و ردیف یکسانند: حافظ سعی کرده است، وزن‌های روان،

خوش‌آهنگ و گوش‌نواز شعر خاقانی را انتخاب کند و با استفاده از ردیف و قافیهای آنها غزل‌هایی مشابه اشعار خاقانی خلق نماید. پاره‌ای از این نمونه‌ها چنین است.

خاقانی:	ای باد صبح بین که کجا می‌فرستمت	نزدیک آفتاب وفا می‌فرستمت	(دیوان، ۵۵۷)
حافظ:	ای ههد صبا به سبا می‌فرستمت	بنگر که از کجابه کجا می‌فرستمت	(دیوان، ۱۴)
خاقانی:	با بخت در عتابم و با روزگار هم	وز یار در حجابم وز غمگسار هم	(دیوان، ۷۸۵)
حافظ:	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم	از بخت شکر دارم و از روزگار هم	(دیوان، ۱۸۲)
خاقانی:	پیام دوست نسیم سحر دریغ مدار	بیا ز گوشه نشینان خبر دریغ مدار	(دیوان، ۱۰۴۷)
حافظ:	صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار	وزو، به عاشق بیدل خبر دریغ مدار	(دیوان، ۱۳۰)

۲.۱.۲. غزل‌هایی که وزن و ردیف یکسان و قافیهای متفاوت دارند: برخی دیگر، غزل‌هایی هستند که از

نظر وزن و ردیف یکسانند؛ اما قافیهای آنها با هم فرق می‌کند. تعدادی از آنها عبارتند از:

خاقانی:	صد یک حسن تو نوبهار ندارد	طاقت جور تو روزگار ندارد	(دیوان، ۵۷۷)
حافظ:	روشنی طلعت تو ماه ندارد	پیش تو گل رونق گیاه ندارد	(دیوان، ۸۴)
خاقانی:	دردیست درد عشق که درمان‌پذیر نیست	از جان گزیر هست و ز جانان گزیر نیست	(دیوان، ۵۶۱)
حافظ:	بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست	آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست	(دیوان، ۱۶)

خاقانی:	دیدید که یار چون ز دل ما خبر نداشت	ما را شکار کرد و بیفکند و بر نداشت	(دیوان، ۵۵۸)
حافظ:	دیدید که یار جز سر جور و ستم نداشت	بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت	(دیوان، ۲۸)

در موارد زیر وزن و بخشی از ردیف یکسان و قافیه متفاوت است.

خاقانی:	روزم به نیابت شب آمد	جانم به زیارت لب آمد	(دیوان، ۶۰۴)
حافظ:	عشق تو نهال حیرت آمد	وصل تو کمال حیرت آمد	(دیوان، ۹۸)
خاقانی:	به زبان چربت ای جان بنواز جان ما را	به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را	(دیوان، ۵۵۰)
حافظ:	به ملازمان سلطان که رساند این دعا را	که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را	(دیوان، ۳)
خاقانی:	عهد عشق نیکوان بدروود باد	وصل و هجر هر دوان بدروود باد	(دیوان، ۷۷۰)
حافظ:	روز وصل دوستداران یاد باد	یاد باد آن روزگاران یاد باد	(دیوان، ۸۳)

۳. ۱. ۲. غزل‌هایی که وزن و قافیه یکسان دارند اما بدون ردیفند:

خاقانی:	بانگ آمد از قنینه کآباد بر خرابی‌ها	آب کار عشرت گر مرد کار آبی	(دیوان، ۶۷۸)
حافظ:	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	پر کن قحذ که بی می مجلس ندارد آبی	(دیوان، ۲۲۶)
خاقانی:	شوریده کرد ما را عشق پری جمالی	هر چشم زد ز دستش داریم گوشمالی	(دیوان، ۶۶۵)
حافظ:	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی	خوش باش زآن که نبود این هر دو را زوالی	(دیوان، ۲۴۴)
خاقانی:	فتاده ام به طلسم کشاکش تقدیر	نه گرد خانه به دوشم نه خاک دامنگیر	(دیوان، ۱۰۴۷)
حافظ:	نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر	هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر	(دیوان، ۱۳۲)
خاقانی:	ما دل به دست مهر تو زان باز داده‌ایم	کاندر طریق عشق تو گرم اوفتاده‌ایم	(دیوان، ۶۴۵)
حافظ:	ما سرخوشان مست دل از دست داده‌ایم	همراز عشق و همنفس جام باده‌ایم	(دیوان، ۱۹۸)

نکته‌ی بسیار جالب و تازه‌ای که در این همسانی‌ها به چشم می‌خورد، وزن همسان غزل‌های تر و آبدار و لطیف حافظ با برخی قصاید فخیم و استوار خاقانی است. به شیوه‌ی رایج، قصیده وزن‌های سنگین و غریب و متناسب با مضامین و محتوای خاص خود دارد؛ اما چون بسیاری از قصاید خاقانی، با تشبیب و تغزل آغاز می‌شود، او سعی کرده وزن‌هایی را انتخاب کند که با موضوع تغزل تناسب بیشتری داشته باشد و به همین دلیل است که حافظ، وزن این قبیل تغزلات و قصاید را برای غزلیات روان خود مناسب تشخیص داده است. نمونه را از هم‌وزنی قصاید خاقانی با غزلیات حافظ بنگریم:

خاقانی:	طفلی هنوز بسته‌ی گهواره‌ی فنا	مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا	(دیوان، ۱۵)
حافظ:	صوفی بیا که آینه صافیست جام را	تا بنگری صفای می لعل فام را	(دیوان، ۸)
خاقانی:	از سر زلف تو بویی سر به مهر آمد به ما	جان به استقبال شد کای مهر جان‌ها تا کجا	(دیوان، ۱۹)
حافظ:	ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما	آب روی خوبی از چاه زرخندان شما	(دیوان، ۲)
حافظ:	دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما	چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما	(دیوان، ۴)
خاقانی:	دل صید زلف اوست به خون در نکوتر است	وان صید کان اوست نگون سر نکوتر است	(دیوان، ۷۴)
حافظ:	باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست	شمشاد خانه پرور ما از که کمترست	(دیوان، ۱۵) ^۱

همچنین در بین غزل‌های خاقانی و حافظ به مواردی بر می‌خوریم که تنها در ردیف همسانند. برای جلوگیری از دراز دامن شدن سخن، از ذکر آنها نیز خودداری می‌شود.^۲

۴. ۱. ۲. غزل‌هایی که وزن یکسان اما قافیه و ردیف متفاوت دارند: تعداد این غزل‌ها، از غزل‌های دسته‌های

پیش، به مراتب بیشتر است و با آن که قافیه و ردیف آنها با هم فرق دارد، اما در بسیاری از آنها، نشانه‌های تأثر کاملاً آشکار است:

سره‌های سراندازان در پای تو اولی تر	در سینه‌ی جان بازان سودای تو اولی تر (دیوان، ۶۲۱)	خاقانی:
این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی	وین دفتر بی معنی، غرق می ناب اولی (دیوان، ۲۴۰)	حافظ:
باز از نوای دلبری سازی دگرگون می‌زنی	دیربست تا در پرده‌ای از پرده بیرون می‌زنی (دیوان، ۶۹۷)	خاقانی:
عمریست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم	دست شفاعت هر زمان در نیکنای می‌زنم (دیوان، ۱۹۰)	حافظ:
آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست	عودالصلیب من خط زَنارسان اوست (دیوان، ۵۶۴)	خاقانی:
آن پیک نامور که رسید از دیار دوست	آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست (دیوان، ۹)	حافظ:
به زبان چربت ای جان بنواز جان ما را	به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را (دیوان، ۵۵۰)	خاقانی:
به سر کرشمه از دل خبری فرست ما را	به بهای جان از آن لب شگری فرست ما را (دیوان، ۵۵۱)	خاقانی:
به ملازمان سلطان که رساند این دعا را	که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را (دیوان، ۳)	حافظ:
ترا نازی است اندر سر که عالم بر نمی‌تابد	مرا دردی است اندر دل که مرهم بر نمی‌تابد (دیوان، ۵۹۲)	خاقانی:
مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم	هواداران کوبش را چو جان خویشتن دارم (دیوان، ۲۰۰)	حافظ:
خورشید حسنت ای جان هفت آسمان بگیرد	سلطان عشقت ای بت هر دو جهان بگیرد (دیوان، ۶۰۸)	خاقانی:
دست از طلب ندارم تا کام من برآید	یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید (دیوان، ۷۱)	حافظ:
آوازه‌ی جمالت چون از جهان برآمد	آواز بی‌نیازی از آسمان برآمد (دیوان، ۵۸۷)	خاقانی:
دست از طلب ندارم تا کار من برآید	یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید (دیوان، ۷۱)	حافظ:

در دو مورد زیر وزن متفاوت اما ردیف و قافیه یکسان است:

چه کرده‌ام به جای تو که نیستم سزای تو	نه از هوای دلبران بری شدم برای تو (دیوان، ۶۵۷)	خاقانی:
تاب بنفشه می‌دهد طره‌ی مشک‌سای تو	پرده‌ی غنچه می‌درد خنده‌ی دلگشای تو (دیوان، ۲۲۲)	حافظ:

۳. همسانی‌های لفظی^۳

حافظ و خاقانی، هر دو زبانی خاص و متفاوت با بسیاری دیگر از شاعران فارسی زبان دارند. هر دو، سعی کرده‌اند که از نهایت هنر خود در سخن‌پردازی بهره گیرند و توانمندی‌های کلامی خود را، به بهترین صورت آشکار سازند: «حافظ در شعر خود همه‌ی توانایی‌های زبان فارسی را هنرمندانه به کار گرفته است و به حد اعلای وسعت تعبیر و زیبایی کلام دست یافته است. این زبان پرتوان و موج و گرم و زنده است که همه‌ی پروازهای تخیل و اندیشه‌ی او را فرا می‌نماید و فکر و خیال ما را نیز با او به پرواز درمی‌آورد» (یوسفی، ۲۶۷: ۱۳۷۰).

خاقانی نیز از این جهت به حافظ نزدیک است:

«خاقانی خواننده‌اش را فریب نمی‌دهد، او سعی دارد خودش باشد، لذا خواننده‌ی خود را جاهل تصور نمی‌کند و بر آن نیست تا شعرش را خودش با ابیات ساده‌تری که در کنار ابیات مشکل می‌آورد تفسیر کند، بلکه خواننده را فاضل می‌انگارد و او را به تلاش ذهنی وا می‌دارد. همان کاری که حافظ می‌کند. حافظ هم هنر را به جهت این که طرفدارانی بیشتر بیابد، به حسیض نمی‌کشد.» (احمد سلطانی، ۱۰۶: ۱۳۷۰)

با همه‌ی این تلاش‌ها، تفاوتی که از این پس بین خاقانی و حافظ دیده می‌شود، وسعت هواداران آنهاست. خاقانی به دلیل کاربرد بسیاری از اصطلاحات و ترکیبات خاص، مخاطبانی خاص دارد؛ اما زبان لطیف و روان حافظ و صنعت‌پردازی‌های شایسته و بایسته‌ی او دل همگان را به سوی غزلیاتش جلب کرده است و این اوج بلاغت است: «معنی بلاغت اگر این است که بتوان مفهوم را از ذهن خود به ذهن مخاطب به طور مؤثر انتقال داد و اثری که در کمون نفس گوینده نهفته است کاملاً به دیگری رساند حافظ در اوج بلاغت

جای دارد و در موجزترین جمله صحنه‌ساز بی‌بدلی است.» (دشتی، ۱۱۹: ۱۳۳۶)

با این همه، همسانی سبک حافظ و خاقانی، در زمینه همسانی‌های لفظی نیز بسیار فراوان و حایز توجه و بررسی است؛ زیرا از دقت نظر و حافظه‌ی قوی خواجه‌ی شیراز حکایت می‌کند. خواجه در دیوان شاعران پیش از خود، از جمله خاقانی مطالعه‌ی عمیق داشته است و این کار آنچنان با نکته‌سنجی و تیزنگری توأم بوده که باعث شده است او حتی واژگان، ترکیبات، تشبیهات و استعاراتی را که شاعران دیگر به کار برده‌اند، به خاطر بسپارد و آن‌گاه به شیوه‌ای دل‌پسند، در سرودن اشعار خود آنها را به کار گیرد و این به کارگیری آنچنان استادانه و زیبا انجام شده است که بوی تقلید و انتحال از آن به مشام نمی‌رسد؛ چرا که خواجه با طبع روان و آب‌گون خود، الفاظ را از قالب اصلی خود گرفته و در ذهن وقاد و خاطر نقاد خود حلاجی کرده و آنگاه با صورتی زیباتر از اصل سروده است. زیبایی هنر حافظ آن‌گاه بیشتر خودنمایی می‌کند که تفاوت فضا و واژگان و ترکیبات غزل و قصیده را، در نظر آوریم. با آن که کلمات و ترکیباتی که در قصیده به کار می‌رود، بسیار متین و سنگین و متناسب با وزن قصیده است؛ اما حافظ این کلمات را به زیبایی انتخاب کرده و همچون مرصع کاری زبردست، در جای دقیق و مناسب خود در صفحه‌ی غزل نشانده است؛ به گونه‌ای که هیچ کلمه‌ای زیباتر نمی‌توان یافت که با آن جایگزین کرد. البته بدیهی است که همه‌ی این وام‌گیری‌ها، محدود به قصاید خاقانی نمی‌شود؛ حافظ به غزلیات زیبا و روان شاعر شروان نیز نظر داشته و بسیاری از واژگان و ترکیبات آنها را در غزل‌های خود به کار گرفته است.

این دسته از همسانی‌ها که بین اشعار خواجه حافظ با خاقانی بیش از اشعار او با دیگران است، خود شامل بخش‌هایی متفاوت است، به ترتیب ذیل:

۱.۳. واژگان

گاهی در اشعار خواجه، به الفظی برمی‌خوریم که می‌توان به طور دقیق آن را در زبان خاقانی نیز مشاهده کرد. این واژگان که تعدادشان هم بسیار زیاد است، در زمینه‌های مختلف موضوعی به کار گرفته شده‌اند. پاره‌ای از آنها حالت تلمیح و اشاره به داستان یا واقعه‌ای خاص دارد یا شامل موارد ادیان و اساطیر و علوم مختلف می‌شود؛ اما برخی دیگر از این واژگان، صورت تلمیحی ندارند و تنها شکل کاربردی خاص یافته‌اند و بین حافظ و خاقانی مشترکند؛ از جمله‌ی آنها لفظ «آن» با معنای خاصی است که در زبان شاعران به خصوص حافظ و خاقانی دیده می‌شود. نمونه‌ای از این همسانی را بنگریم:

خاقانی: تا ملاحظت را به حسن آمیخته است هر که آن می‌بیند آن می‌خواندش (دیوان، ۶۲۳)

حافظ: شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده‌ی طلعت آن باش که آبی دارد (دیوان، ۹۲)

همچنین لفظ «بوی» که با معنی خاص «امید و آرزو» در دیوان حافظ به وفور دیده می‌شود، در اشعار خاقانی نیز فراوان آمده است.

دکتر اسلامی ندوشن در کتاب *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ* در مورد کمیت کاربرد کلمه‌ی «بو» در دیوان حافظ در مقایسه با شاعران دیگر می‌نویسند:

«مقایسه‌ی آن عده از ابیات حافظ که مفهومی از بوی در خود دارند، با چهار شاعر غزل‌سرای

دیگر، از این جهت روشن کننده است: انوری در هر بیست و یک غزل، یک بار از بوی یا مرادفی

از آن یاد کرده است؛ خاقانی در هر هفت و نیم غزل؛ مولوی در هر بیست غزل...؛ سعدی، در

هر هفت و دو دهم غزل؛ حافظ در هر سه و شش دهم غزل.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶: ۱۳۶۸)

همان‌گونه که شاهدیم بسامد کاربرد کلمه‌ی «بو» در شعر حافظ، پس از سعدی، به خاقانی نزدیک است. نمونه را می‌توان به این ابیات اشاره کرد:

خاقانی: به بوی دل یار یکرنگ بود به منزل درنگی که من داشتم (دیوان، ۷۸۸)

حافظ: به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد (دیوان، ۸۸)

در شعر خاقانی و حافظ، موارد کاربرد مشترک واژگان بسیط یا مرکب و خاص، بسیار زیاد است. چند مورد آن چنین است:

ازرق پوش

معتکفوار اندر آن زلف سیه دارد وطن (دیوان، ۶۵۳)	سال‌ها شد تا دل جان پاش ازرق پوش من	خاقانی:
رخصت خبث نداد ارنه حکایت‌ها بود (دیوان، ۸۷)	پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان	حافظ:

خراب و خرابی

من که خراب ایدرم گنج نهران من کجا (دیوان، ۵۵۲)	او ز من خراب دل کرد چو گنج پی نهران	خاقانی:
زینهار ای دوستان جان من و جان شما (دیوان، ۲)	دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنیید	حافظ:

گزلك

که به مریخ ماند از گهر او (دیوان، ۷۶۷)	گزلك شاه ساعد ذابح دان	خاقانی:
تا دیده‌اش به گزلك غیرت برآورم (دیوان، ۲۸۱)	بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست	حافظ:

ملاح، حسن

هر که آن می بیند آن می‌خواندش (دیوان، ۶۲۳)	تا ملاح را به حسن آمیخته است	خاقانی:
آری به اتفاق، جهان می‌توان گرفت (دیوان، ۲۲)	حسن به اتفاق ملاح جهان گرفت	حافظ:

۳. ترکیب‌ها و عبارات‌ها

آفرینش عبارات‌ها و ترکیب‌های تازه و بدیع که منجر به خلق تعبیرات نو می‌شود، از ابتکارات ویژه‌ی حافظ و خاقانی است. دکتر یوسفی، تعبیر آفرینی خاقانی را، تا حدودی در نتیجه‌ی ترکیب آفرینی او دانسته و این کیفیت را، یکی از ویژگی‌های بارز زبان شعر خاقانی به شمار می‌آورد (یوسفی، ۱۶۷: ۱۳۷۰)

حافظ نیز از این قدرت برخوردار است که ترکیبات شاعران دیگر را، با لطافت و مهارت به کار برد یا خود ترکیب‌هایی هم‌سنگ آنان بسازد. دکتر سجادی در مورد این نیروی خلاقه‌ی حافظ می‌نویسد:

«از ترکیبات و تعبیرات خاقانی در شعر حافظ بسیار به چشم می‌خورد با این تفاوت که ظرافت طبع و مهارت و استادی حافظ در چیدن کلمات متناسب پهلوی یکدیگر و بیرون آوردن معانی ابهام‌انگیز شعر او را به اوج فصاحت و لطافت و زیبایی دل‌انگیزی رسانده و گویی حافظ جواهرساز ماهری است که گوهرهای الفاظ را دست چین کرده و صیقل داده یا آنچه تراشیده و صیقلی بوده برداشته و رشته‌های در و مروارید و لعل درخشان درست کرده است و می‌توان گفت که خاقانی صنعتگری است که مواد اولیه کار هنری را خوب کشف کرده و به دست آورده و غالب آنها را همان‌گونه خام و ناتراشیده و دست کاری نشده، به کار برده است» (رستگار فسایی، ۲۷۹ و ۲۸۰: ۱۳۵۷)

با مطالعه و بررسی اشعار حافظ و خاقانی، می‌توان موارد متعددی را یافت که در هر دو همسان است. این موارد شامل ترکیب‌های خاص معنایی یا عبارات‌ها و جمله‌ها یا شبه جمله‌ها می‌شود. از جمله ترکیب‌های مشترک، موارد زیر در خور توجه است:

تاب بنفشه، بنفشه تاب

چرخ زلفش بنفشه تاب کند (دیوان، ۸۵۳)	کوه چون سر سپید گشت از ابر	خاقانی:
برده‌ی غنچه می‌درد خنده‌ی دلگشای تو (دیوان، ۲۲۲)	تاب بنفشه می‌دهد طره‌ی مشکسای تو	حافظ:

می‌(راح) ریحانی

وز بوی جرعه کن دم ریحان صبحگاه (دیوان، ۳۷۵)	ریزی بریز از آن می ریحانی سرشک	خاقانی:
خوان جم را خلّ خرمایی فرست (دیوان، ۸۲۵)	دست جم چون راح ریحانیت داد	خاقانی:
تو و ریحان روح و رای صبح (دیوان، ۴۸۱)	راح ریحانی ار به دست آری	خاقانی:
حبذا دجله‌ی بغداد و می ریحانی (دیوان، ۲۳۳)	از گل پارسیم غنچه‌ی عیشی بفرست	حافظ:

قرعه‌ی توفیق

خاقانی:	مشتتری قرعه‌ی توفیق زند بر ره حاج
حافظ:	نظر بر قرعه‌ی توفیق و یمن دولت شاه است

گیسوی چنگ

خاقانی:	گیسوی چنگ و رگ بازوی بربط ببرید
حافظ:	گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب

لعل پیکانی

خاقانی:	به خون ساده ماند اشک و خاک سوده دارد رخ
حافظ:	درون پرده‌ی گل غنچه بین که می‌سازد

فتنه‌ی آخر زمان

خاقانی:	پای ترا بوسه داد زآن سبب آخر زمین
حافظ:	از آن زمان که فتنه‌ی چشمت به من رسید

کاغذین جامه

خاقانی:	کاغذین جامه هدف وار علی الله زنیم
حافظ:	کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک

گوی گریبان

خاقانی:	دست خزان در نشاند چاه زخندان سیب
حافظ:	با اهل هنرگوی گریبان بگشای

عروس خاوری

خاقانی:	در ده از آن چکیده خون ز آبله‌ی تن رزان
حافظ:	عروس خاوری از شرم رای انور او

شبان وادی ایمن

خاقانی:	ضمیر من امیر آب حیوان
حافظ:	شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

شعر تر

خاقانی:	از طبع خشکشان نتوان خواست شعر تر
خاقانی:	شعر تر خاقانی چون در لبست آویزد
حافظ:	رقص بر شعر تر و ناله‌ی نی خوش باشد
حافظ:	تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد

خدای حال گردان

خاقانی:	خاقانی امید را مکن قطع
حافظ:	حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب

شب تار

خاقانی:	شب تار و ره دور و خطر مدعیان
حافظ:	شب تار است و ره وادی ایمن در پیش

بانگ آن قرعه بر این رقعہ‌ی غبرا شنوند (دیوان، ۱۰۱)
 بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد (دیوان، ۹۰)

گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید (دیوان، ۱۶۰)
 تا همه مغیچگان زلف دوتا بگشایند (دیوان، ۵۶)

مگر رخ نعل پیکان است و اشکم لعل پیکانی (دیوان، ۴۱۱)
 ز بهر دیده‌ی خصم تو لعل پیکانی (دیوان، ۲۸۸)

گشت بری از بلا فتنه‌ی آخر زمان (دیوان، ۳۵۲)
 ایمن ز شر فتنه‌ی آخر زمان شدم (دیوان، ۲۰۶)

تا به تیر سحری دست قدر بر بندیم (دیوان، ۵۴۱)
 رهنمونیم به پای علم داد نکرد (دیوان، ۱۲۲)

لعب چمن برگشاد گوی گریبان او (دیوان، ۱۸۳)
 وز نا اهلان تمام دامن درکش (دیوان، ۳۰۲)

کآبله‌ی رخ فلک برد عروس خاوری (دیوان، ۴۲۷)
 به جای خود بود از راه قیروان گیرد (دیوان، ۲۷۹)

زبان من شبان وادی ایمن (دیوان، ۳۱۹)
 که چند سال به جان خدمت شعیب کند (دیوان، ۱۰۹)

نیلوفر آرزو که کند در سرابشان (دیوان، ۳۲۹)
 گویی که همی آتش با آب در آمیزی (دیوان، ۶۸۹)
 خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند (دیوان، ۱۱۷)
 این قدر دامن که از شعر ترش خون می‌چکید (دیوان، ۴۹)

از فضل خدای حال گردان (دیوان، ۳۴۷)
 جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور (دیوان، ۱۳۳)

تا در دوست ندانم به چه عنوان برسم (دیوان، ۶۴۸)
 آتش طور کجا موعده دیدار کجاست (دیوان، ۱۴)

محنت آباد

- خاقانی:** سینه‌ی من کاسمان در خون اوست
حافظ: که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
از خرابی محنت آباد است باز (دیوان، ۷۷۷)
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است (دیوان، ۱۹)
- آب می**
- خاقانی:** چون ز کار آب دیدند آب کار عاشقان
حافظ: صوفی بشوی زنگ دل خود به آب می
آب می بر آتش دل هر زمان افشانده‌اند (دیوان، ۱۰۵)
کز شست و شوی خرقه‌ی غفران نمی‌رسد (دیوان، ۱۰۱)
- ترکیباتی نظیر آتش رخسار، ایام گل، برگ عیش، برید صبا، برید صبح، پیر دهقان، تر دامن، جام جم، جام طرب، چشمه‌ی چشم، چشمه‌ی خورشید، دانه‌ی دل، خاتم جم، خط امان، خط جام، خون رز، دامن کشان، دختر رز، دولت بیدار، رای پیر، رنگ‌آمیزی، روزن چشم، روضه‌ی رضوان، زره زلف، زنجیر زلف، زلف هندو، سبز خنگ (چرخ و گردون)، سبک روح، سرانداز، سلطان نشان، سرو بالا، سلسله زلف، سویدای دل، سیه کاسه، شکر بار، شکرخنده، شوخ دیده، شهر آشوب، طبیب عشق، طرف کلاه (کله)، شاخ امل، عقاب جور، غمزه‌ی شوخ، قحط وقا، قرصه‌ی ماه و خور، عروس طبع، کحل الجواهر، گران خواب، گلشن زمانه، فتح باب، لعل نوشین، نسیم وصل، میوه‌ی دل، نسیم زلف، نقد جان، نقد عقل، نقد عمر، هواگیر، یکدانه، یوسف دل و بسیاری از ترکیب‌های دیگر، از موارد بارز همسانی زبان خاقانی و حافظ است. ذکر شواهد شعری همه‌ی آنها، از حوصله‌ی این گفتار بیرون است.
- افزون بر ترکیباتی از این دست، گاه عبارت‌ها یا حتی جمله‌هایی می‌توان یافت که در اشعار حافظ و خاقانی مشترک است. این عبارت‌ها برخی از همه سو، شبیه به هم و برخی با اندک تفاوتی به کار رفته است. خواجه حافظ این قبیل عبارت‌ها و ترکیب‌های جمله مانند را که از زیبایی و لطافت خاصی نیز برخوردارند؛ از اشعار خاقانی دریافت کرده و آن‌گاه آنها را، با سبکی و بیانی زیننده‌ی نام خود عرضه نموده است. این قبیل همسانی‌ها نیز همچون ترکیبات لفظی مشابه فراوانند. برخی از آنها چنین است:
- خاقانی:** دانش من گواه عصمت اوست
حافظ: گر من آلوده دامنم چه عجب
باشنو آنچ این گواه می‌گوید (دیوان، ۱۶۷)
همه عالم گواه عصمت اوست (دیوان، ۲۸)
- خاقانی:** گیسوی چنگ و رگ بازوی بریط ببرید
حافظ: گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب
گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید (دیوان، ۱۶۰)
تا همه مغجگان زلف دوتا بگشایند (دیوان، ۵۶)
- خاقانی:** دلی داشتم وقتی اکنون ندارم
حافظ: مسلمانان مرا وقتی دلی بود
چه پرسى ز من حال دل چون ندارم (دیوان، ۹۱۰)
که با وی گفتمی گر مشکلی بود (دیوان، ۱۱۱)
- خاقانی:** بر بوی آن که بوی تو جان بخشدم چو می
حافظ: بر بوی آن که در باغ یابد گلی چو رویت
جان بر میان گذاخته چون ساغر آیمت (دیوان، ۵۷۳)
آید نسیم و هر دم گرد چمن برآید (دیوان، ۷۲)
- خاقانی:** تا طرف کلاه در شکستی
حافظ: گوشه‌گیران انتظار جلوه‌ی خوش می‌کشند
بازار زمانه بر شکستی (دیوان، ۶۷۰)
برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن (دیوان، ۲۰۷)
- خاقانی:** طرف کله کز بر زده، گوی گریبان گم شده
حافظ: نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
بند قبا باز آمده، گیسو به دامن تا کجا (دیوان، ۵۴۹)
کلاه‌داری و آیین سروری داند (دیوان، ۱۱۷)
- خاقانی:** فتنه شدن بر گیاه خشک نه مردی است
حافظ: بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
خاصه به وقتی که تازه گل به برآید (دیوان، ۶۰۹)
باغ شود سبز و سرخ گل به برآید (دیوان، ۵۴)

خاقانی: دارم از چرخ تهی دو گله چندان که می‌پرس	دو جهان پر شود از یک گله سر باز کنم (دیوان، ۵۴۳)
حافظ: دارم از زلف سیاهش گله چندان که می‌پرس	که چنان زو شده‌ام بی سر و سامان که می‌پرس (دیوان، ۱۴۰)
خاقانی: به چشم من نکند هیچ کار سرمه‌ی نور	غبار تازه از این رهگذر دریغ مدار (دیوان، ۱۰۴۷)
حافظ: غبار غم برود حال به شود حافظ	تو آب دیده از این رهگذر دریغ مدار (دیوان، ۱۳۰)
خاقانی: ای از پی آشوب ما از رخ نقاب انداخته	لعل تو سنگ سرزنش بر آفتاب انداخته (دیوان، ۶۶۱)
حافظ: ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی	لطف کردی، سایه‌ای بر آفتاب انداختی (دیوان، ۲۳۸)
خاقانی: ما به جان مهمان زلف او و او با ما به جنگ	کاین شبستان زحمت ما برنناید بیش از این (دیوان، ۳۳۷)
حافظ: خاک کویت زحمت ما بر نناید بیش از این	لطف‌ها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم (دیوان، ۱۸۴)
خاقانی: او خود نپذیرد دل و مالم اما	اختر به گذشتن است فالی زده‌ام (دیوان، ۷۲۷)
حافظ: روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد (دیوان، ۸۳)
خاقانی: همه درگاه خسروان دریاست	یک صدف نی و صد هزار نهنگ (دیوان، ۸۹۷)
حافظ: دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب	هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد (دیوان، ۷۷)
دو بیت اخیر ناظر بر این بیت صاحب بن عباد است که:	
و ما السلطان الا البحر عظماً و قرب البحر محذور العواقب	
و نمونه‌ای نیز از رباعیات دو شاعر:	
خاقانی: آن گل که به رنگ طعنه در می‌کرده است	با عارض تو برابری کی کرده است
با روی تو روی گل ز خجلت در باغ	هم سرخ برآمده است و هم خوی کرده است (دیوان، ۷۱۱)
حافظ: ای شرم‌زده غنچه‌ی مستور از تو	حیران و خجل نرگس مخمور از تو
گل با تو برابری کجا یارد کرد؟	کاو نور ز مه دارد و مه نور از تو (دیوان، ۳۰۳)

۴. صنایع لفظی و معنوی

از دیگر مواردی که می‌توان به عنوان همسانی‌های شعر حافظ و خاقانی، بدان اشاره کرد، استفاده‌ی تقریباً یکسان آن دو، در برخی موارد از صنایع مختلف ادبی، اعم از لفظی و معنوی است. این دو شاعر بزرگ و توانمند زبان فارسی از جمله‌ی شاعرانی هستند که به میزان فراوان در تزیین و آرایش سخن، از آرایه‌های کلامی استفاده کرده‌اند و سخن خود را، با انواع صنایع ادبی زینت بخشیده‌اند. با این تفاوت که حافظ در به کارگیری آنها، لطافت و حسن سلیقه‌ی بیشتری به خرج داده و با کمک آنها، اشعاری به صفا و زلالیت آب و در عین حال به وقار و استواری قله‌های سر بر فلک کشیده، آفریده است؛ ولی گفته‌های خاقانی صلابت و استحکام خاصی دارد که گاه به لطافت و شیوایی کلام لطمه می‌زند و آن را، دور از ذهن حتی سخن‌آوران و کار آموذگان ادب پارسی، می‌نماید. نظر دکتر زرین کوب در این مورد چنین است:

«شیوه‌ی بیان خاقانی بر پدید آمدن معنی‌های نا آشنا و آفریدن تعبیرات تازه مبتنی است. دقت در توصیف که موجب تشبیه‌های غریب و تعبیرهای بی سابقه است، و غور در مناسبات لفظی و معنوی که سبب ابداع معانی نو و صنایع بدیع می‌شود، از مزایای طرز اوست و او حتی در بیان مضامین عادی و مشترک با پدید آمدن تنوع در تعبیر، چندان تصرف می‌کند که آن معانی را چون مضامین اختراعی خویش جلوه می‌دهد، و این نکته گاه منتهی می‌شود به این که سخن وی زیاده مشکل و غریب جلوه می‌کند» (زرین کوب، ۱۹۳ و ۱۹۴: ۱۳۷۰).

دکتر سجادی نیز پیچیدگی کلام خاقانی را، زابیده‌ی کاربرد فراوان صنایع ادبی و به ویژه ایهام و تناسب می‌داند:

«خاقانی به ایهام و تناسب بیش از سایر صنایع توجه داشته و مانند آن است که اساس شاعری خود را بر آن نهاده و به همین جهت پیچیدگی و دشواری در شعرش پیدا شده و برای خواننده درک و فهم این تناسب‌ها و ایهام‌ها به آسانی میسر نیست. او در غالب موارد معانی ایهامی کلمات را بیرون آورده و با کلمات دیگر تناسب داده» (رستگار فسایی، ۲۷۳: ۱۳۵۷).

صنعت‌های لفظی و معنوی همچون جناس، ایهام، تناسب، تشبیه، کنایه، استعاره، و ... آرایه‌هایی هستند که همه‌ی شاعران قبل و بعد از خاقانی و حافظ نیز در شعر خود، به کار برده‌اند؛ اما کاربرد یکسان و همسان آنها در شعر این دو شاعر، تا حدودی می‌تواند در نتیجه‌ی توجه حافظ به خاقانی باشد.

از جمله صنایع لفظی که هر دو شاعر از آن بیشترین استفاده را کرده‌اند، جناس است. در ابیات زیر، خاقانی و حافظ به طور یکسان، جناس زاید و مذیل (ناقص افزایشی) را به کار برده‌اند:

خاقانی: دوست در روی ما چو سنگ انداخت ما به شکرانه شکر اندازیم (دیوان، ۶۴۳)
حافظ: خوش کرد یآوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری (دیوان، ۲۴۷)
حافظ: گر ببینم خم ابروی چو محرابش باز سجده‌ی شکر کنم وز پی شکرانه روم (دیوان، ۱۹۳)

غیر از آرایه‌های لفظی، دو شاعر از صنایع معنوی از قبیل استعاره، تشبیه، ایهام و ایهام تناسب و دیگر صنایع به حد وفور استفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که دیوان آن دو، به صورت گنجینه‌ای بسیار ارزشمند از تشبیهات و استعارات بدیع و بی‌مانند درآمده است. استفاده از این موارد به خصوص؛ یعنی، تشبیه، استعاره و ایهام و ایهام تناسب و ویژگی‌های بارز خاقانی و حافظ است. به چند مورد از این دسته بنگریم:

یکی از موارد کاربرد یکسان صنایع معنوی استفاده از تشبیه و استعاره در کلام حافظ و خاقانی است. نمونه‌های همسان زیر، اگر چه ممکن است، در زبان دیگر شاعران نیز یافت شود؛ اما در پاره‌ای موارد می‌تواند گویای نزدیکی ذهن حافظ به خاقانی باشد.

۴.۱. تشبیه

۴.۱.۱. تشبیه عاشق (خود شاعر) به شمع و معشوق به صبح

خاقانی: بی تو چو شمعم که زنده دارم شب را چون نفس صبح در دمید بمیرم (دیوان، ۶۲۷)
حافظ: تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم تسمی کن و جان بین که چون همی سپرم (دیوان، ۱۷۱)

۴.۱.۲. تشبیه دل به مرغ

خاقانی: مرغی است دلم طرفه که بر دام تو زد عشق خود عشق چنین مرغ به دامت نرسانید (دیوان، ۶۱۱)
حافظ: دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست زان طره‌ی چون سلسله دامی نفرستاد (دیوان، ۸۱)

۴.۱.۳. تشبیه ضمنی معشوق به مرغ

خاقانی: بر گذر توست مرا ساخته صد دام حیل آخر یک راه تو را پای به دامی برسد (دیوان، ۵۹۳)
حافظ: بی ماه مهرافروز خود تا بگذرانم روز خود دامی به راهی می‌نهم، مرغی به دامی می‌زنم (دیوان، ۱۹۰)

۴.۱.۴. تشبیه زلف به هندو

خاقانی: خاقانی است هندوی آن هندوانه زلف و آن زنگیانه خال سیاه مدورش (دیوان، ۲۱۹)
حافظ: بجز هندوی زلفش هیچ کس نیست که برخوردار شد از روی فرخ (دیوان، ۴۵)

۴.۱.۵. تشبیه اشک خونین به شفق

خاقانی: صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من (دیوان، ۳۲۰)
حافظ: اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد (دیوان، ۸۰)

۴.۱.۶. تشبیه جام به کشتی

خاقانی: در صف دریا کشان بزم صبوحی
حافظ: مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی

۴.۱.۷. تشبیه جام به آینه‌ی سکندر

خاقانی: جام و کفش چون بنگری هست آفتاب و مشتری
حافظ: آینه‌ی سکندر جام می است بنگر

۴.۲. استعاره‌ی مکنیه‌ی گیسوی چنگ

خاقانی: گیسوی چنگ و رگ بازوی بر ربط ببرید
حافظ: گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب

۴.۳. کنایه

از دیگر موارد کاربرد یکسان می‌توان به کنایه اشاره کرد؛ به عنوان مثال، هر دو از خاتم یافتن و گرفتن از لعل معشوق ضمن توجه به انگشتی حضرت سلیمان و قدرت آن، بوسه ربایی از معشوق را اراده کرده‌اند.

خاقانی: زلف تو گر خاتم از دست سلیمان در ربود
حافظ: از لعل تو گر یابم انگشتی زنه‌ار

در کنایه‌ای دیگر، هر دو شاعر از ترکیب کنایی پس زانو نشستن، اندوه بردن و غم خوردن را اراده کرده‌اند:

خاقانی: خصم چون سگ در پس زانو نشست
حافظ: پس زانو منشین و غم بیهوده مخور

۴.۴. گونه‌های ایهام

از بارزترین و منحصرترین مختصات سبکی حافظ و خاقانی آوردن انواع ایهام و ایهام تناسب در لفظ است. این صنعت، در عین آن که گاه کلام را مغلق و پیچیده می‌کند و آن را از این که بتواند به سرعت دریافته شود، بی‌نصیب می‌سازد؛ اما لطف و ظرافتی خاص به سخن می‌بخشد و شعر را تر و آبدار و پر از ملاحظت می‌نماید. دکتر سجادی، ضمن اشاره به کاربرد فراوان دو صنعت معنوی و لفظی ایهام و تناسب در شعر خاقانی و حافظ می‌نویسند:

«دو صنعت ایهام و تناسب مخصوصاً این دومی در شعر هر دو شاعر با توجه حافظ به خاقانی

یک خصوصیت بارز و کار تعمدی است و هر دو از روی دقت و تأمل در مناسبات کلمات و

بیرون آوردن معانی گوناگون از آنها می‌کوشند» (رستگار فسایی، ۲۹۲: ۱۳۵۷)

دکتر منوچهر مرتضوی نیز ایهام را خصیصه‌ی اصلی سبک حافظ دانسته و گفته‌اند:

«ایهام ... بزرگترین هنر حافظ و نمک دائم اشعار او و آن آفیون هوش‌ربایی است که باده‌ی

غزل حافظ را چنین مستی بخش و دلکش و مردافکن کرده است...» (مرتضوی، ۶: ۱۳۷۰).

دو نمونه ایهام تناسب را از دو شاعر بنگریم:

خاقانی: دلی طلب کن بیمار کرده‌ی وحدت
حافظ: چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است

خاقانی: ز آتش دلها صبا سوخته شد سر به سر
حافظ: آن نافه‌ی مراد که می‌خواستم ز غیب

تا به سر زلف تو کرد گذر چین به چین (دیوان، ۳۳۴)

در چین زلف آن بت مشکین کلاله بود (دیوان، ۷۹)

در پایان این بحث باید گفت گرچه دکتر اردلان «حالت‌های روانی و امیال و آرزوهای برآورده نشده‌ی خاقانی را در ارایه‌ی تصاویر جدید مؤثر می‌داند (اردلان، ۷: ۱۳۶۷؛ اردلان، ۱۴: ۱۳۷۴) اما آنچه مسلم و قطعی است آن است که هم خاقانی و هم حافظ، با بهره‌گیری از موهبت ذوق و قریحه و نبوغ شاعری که خاص خود آنان است و به مدد صنعت‌ها و آرایه‌های ادبی، به خلق و ابداع ترکیبات و تعبیرات نوی پرداخته‌اند که زمینه‌ی مساعدی برای

تصویرسازی‌های بدیع آنان را فراهم آورده است و هر دو از این نظر، بی‌بدیل‌اند. از این جاست که مثلاً صبح «نفس سر به مهر» می‌زند و «جام می» می‌خندد و هزاران تصویر زیبای دیگر.

خاقانی: زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب خیمه‌ی روحانیان کرد معنبر طناب (دیوان، ۴۱)
حافظ: بیا که توبه ز لعل نگار و خنده‌ی جام تصویری است که عقلش نمی‌کند تصدیق (دیوان، ۱۵۹)

۵. نتیجه‌گیری

با مقایسه‌ی دیوان خاقانی و حافظ در می‌یابیم که حافظ در شیوه‌ی شاعری، از خاقانی بسیار تأثیر پذیرفته است. حافظ از معدود شاعرانی است که در سرودن شعر، به لفظ و معنی، به یک میزان توجه داشته؛ ضمن توجه به گزینش معانی والا و پر ارزش، در انتخاب وزن‌ها، واژگان و ترکیبات نیز سعی در به‌گزینی کرده است. همین میزان حساسیت و سواس شاعر باعث شده در دیوان شاعران دیگر غور کند و بهترین کلمات و ترکیبات و وزن‌ها را انتخاب نماید و آن‌گاه با ابتکار هنرمندانه‌ی خود، تراش خورده‌تر و زیباتر از اصل جلوه دهد و چون خاقانی از جهت استعداد و نبوغ شاعری، وسعت معلومات و اندوخته‌های ذهنی و گستردگی و تنوع اشعار، سرآمد دیگران بوده است توانسته بر حافظ کمال‌طلب، تأثیری عمیق داشته باشد. از این جاست که می‌بینیم، این دو شاعر در وزن شعرهایشان همسانی‌های زیادی دارند؛ به طوری که حتی قالب‌های متفاوت شعری (قصیده و غزل) نتوانسته مانع این همسانی‌ها شود. در حوزه‌ی واژگان و ترکیبات خاص نیز همسانی وسیع و چشم‌گیر آنان مایه‌ی شگفتی است. افزون بر این هر دو شاعر توجهی خاص به صنایع ادبی داشته‌اند و از صنعت‌پردازان خیره و زبردست شعر فارسی به شمار می‌روند. استادی هر دو در به کار بردن همه‌ی صنعت‌ها و آرایه‌های کلامی و به ویژه صنعت ایهام (و در مورد حافظ همچنین ایهام تناسب) است که از صنایع معنوی شعر محسوب می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. شواهد در این مورد، بسیار است؛ اما ذکر همه‌ی آنها، در این مختصر نمی‌گنجد. رجوع به صفحه‌های ۷۲ و ۱۵۳ و ۱۷۶ و ... دیوان خاقانی و صفحه‌های ۹ و ۵۶ و ۱۳۰ و ... دیوان حافظ.
۲. نمونه‌هایی از این موارد را، می‌توان، در صفحه‌های ۵۵۹ و ۵۷۸ و ۵۴۸ دیوان خاقانی و ۲۸ و ۸۵ و ۷ دیوان حافظ مشاهده کرد.
۳. در تنظیم شواهد شعری، به‌ویژه، شواهد واژگانی و ترکیب‌ها، در مقاله، ضمن مراجعه به دیوان دو شاعر، از فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تألیف دکتر سید ضیاءالدین سجادی و دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، نیز بهره برده شد.

منابع

- احمد سلطانی، منیره. (۱۳۷۰). *قصیده‌ی فنی و تصویر آفرینی خاقانی شروانی*، تهران: کیوان.
- اردلان جوان، سید علی. (۱۳۶۷). *تجلی شاعرانه‌ی اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*، مشهد: آستان قدس.
- اردلان جوان، سید علی. (۱۳۷۴). *تصویرهای زیبا در اشعار خاقانی*، چاپ اول، تهران: پاژنگ.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۶۸). *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ*، تهران: یزدان.
- حافظ. (۱۳۶۱). *دیوان حافظ*، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ چهارم، تهران: جاویدان.
- خاقانی. (۱۳۶۸). *دیوان خاقانی*، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، تهران: زوار.
- دشتی، علی. (۱۳۳۶). *نقشی از حافظ*، چاپ دوم، تهران: کتابخانه‌ی ابن سینا.

- دشتی، علی. (۱۳۶۴). **خاقانی شاعری دیر آشنا**، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۵۷). **مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر حافظ**، چاپ سوم، شیراز: دانشگاه شیراز.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰). **با کاروان حله**، چاپ ششم، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). **ارسطو و فن شعر**، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). **تاریخ ادبیات در ایران**، چاپ دهم، تهران: فردوس.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). **مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی**، چاپ سوم، تبریز: ستوده.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰). **چشمه‌ی روشن**، چاپ سوم، تهران: علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی